

پیام که پیامی داشت

مسعود بهنود

<http://behnoudonline.com>

دربند از کوهپایه های شمال تهران از اوایل قرن تفرجگاه تابستانی مردم تهران بود و در سال های اخیر دو سه گذر دیگر هم به آن اضافه شده که در که پرفرندارترین آن هاست که راهش از شمال ده سعادت آباد و زندان اوین می گذرد.

همه آن ها که در دوسه سال اخیر صبح های آلوده شهر تهران را به خنکای در که سپرده و از آن بالا نگاهی به شهر پر دود انداخته اند که زیر فشار سیزده میلیون نفر که در آن متراکم شده اند به سختی نفس می کشد در قهوه خانه پلنگ چال توفقی کرده و صبحانه چای داغ و نیمروئی خورده اند.

آن ها جوانک شیرازی را به یاد دارند که همیشه لبخندی به لب و حرکاتی غیر معمول داشت و دست هایش همیشه رنگی بود و صاحب قهوه خانه معتقد بود کمی خل است.

آن ها که موقع باران و برف زمستانی به داخل قهوه خانه پلنگ چال پناه برده اند از نقش های درو دیوار آن چا خبر دارند که با خطوطی درهم و برهم و آشنای مردم اروپا (هنر گرافیتی) جملاتی و گاه تصویرهایی از مجسمه و دار و گور پر شده بودند.

شاگرد قهوه خانه حتی درخت ها و پرده هائی را که برای حفظ خلوت خانواده ها دور بعضی تخت ها زده می شود خالی رها نکرده بود و بر همه نقشی کشیده بود. حتی بر سنگ های راه هم گاهی رنگی پاشیده و شعری عوامانه ولی بر معنا نوشته بود..

بر خلاف صاحب قهوه خانه و رهگذران عادی کسانی مانند فریدون مشیری شاعر که تا زنده بود هر از گاه خود را به خنکای صبح در که می رساند جوانک را جدی می گرفتند، م. آزاد شاعر هم گاهی دفترچه او را می دید و طرح هایش را نظر می کرد. من خود بر آن دفتر چند خطی برایش نوشته بودم.

نمی دانستیم که نام آن جوان پیام بود، صاحب قهوه خانه او را «سید» خطاب می کرد و او هم اصراری نداشت که نامش را صدا کنند و بعضی ها به او «کاکو» می گفتند. سینی نیمرو و یک تکه نان و نمکدان پلاستیکی را در سینه ای می گذاشت و بی صدا می رفت تا به مشتری دیگر برسد آخر هفته ها. ولی در وسط هفته که مشتری کم بود گاه با آشنایان کوهنورد و کوهگرد به درد دل می نشست.

پیام زمستان سال پیش چه بر سرش زد کسی نمی داند ولی از کوه به زیر می آمد و با اسپری رنگ هایش آن قدر بر دیوار خانه های اطراف زعفرانیه و سعادت آباد شعارهای تند نوشت تا دستگیر شد توسط ماموران.

کیانوش سنجری که با او در زندان اوین بوده است نوشته وقتی دستگیر شد او را به سالن سه همان جایی که دانشجویان زندانی، اکبر محمدی و منوچهر محمدی و اکبر باطبی و کسانی مانند عباس امیر انتظام و احمد زیدآبادی زندانی اند بردند « او در همان جا نیز چای می ریخت و فلاسک های زندانیان را می شست فقط معلوم نیست کمک خرجی که برای مادر پیرش به شیراز می فرستاد چگونه می شد.»

کیانوش سنجری که خود از دانشجویان زندانی در ماجرای 18 تیر و حوادث پی آمد حمله به کوی دانشگاه تهران است که مدت ها در سالن های یک و سه ساختمان معروف به آموزشگاه شهید کجیوی در بند بوده است نوشته که پیام را در ابتدای دستگیری به سلول انفرادی انداخته بودند که خود نمی دانست کجا بوده است.

پیام چهار سال قبل هم به اتهام نوشتن پخش شبانه و شعار نویسی درباره مادر و دختری که در برابر چشمانش در کوهستان های درکه اتفاق کشته شده بودند به زندان افتاد اما کمی بعد به بی گناهی پی بردند و آزاد شد و به همان کار قبلی برگشت.

در کوه پایه های گران بهای شمال تهران که برج های بلند در آن ساخته شده اند ساخت خانه های بدون مجوز، حتی اگر چند متری و الوتک باشد ممنوع است، جوانک احساساتی عاشق نقاشی و شعر دیده بود که مادری با دختر فلجی به همدارهای ماموران شهرداری توجه نکرد و آن قدر در آلتوک خود ماند که آوار بر سر شان ریخت و کشته شدند.

پیام دوران زندان اخیر خود را به شهادت دانشجویانی که با او همزندان بودند با سکوت و تنهایی گذراند و به همان بی سر و صدائی هم آزاد شد. گفته می شود که از او تعهد گرفتند که دیگر شعار و شعری و حتی نقاشی بر در و دیواری ننویسد.

همبند او نوشته است « پسر جالبی بود ، کمی مرموز ، روی دیوار های کناری تختش که در طبقه وسط قرار داشت با مازیک مشکی قطعه شعرهای بسیار با روح و معنی داری نوشته بود که فقط پس از آزادی از زندان ما توانستیم آنها را دیده و بخوانیم.»

به گزارش سایت اینترنتی «امروز» پیام دادخواه هفته گذشته بعد از آزادی از زندان خودکشی کرده و جسد او در رودخانه در که پیدا شده است.

شاید زندگی جوانک شیرازی با اسپری های رنگش و نقش هائی که بر درخت و در دیوار می زد و در فهوه خانه ای در پلنگ چال کار می کرد و همان جا هم می خوابید و روزی به شهر رفت و شعار و شعر بر در و دیوار دود زده نوشت و بعد از سه ماه که برگشت دیگر طاقت تحمل نداشت و خود را در کنار همان درخت و همان چشمه کشت، روزی موضوع فیلمی در سری فیلم های اجتماعی شود.

مانند حسین عماد الدین در فیلم جعفر پناهی که روزنامه گاردین پنجشنبه در نقدی آن را نمایش واقعیت های جامعه امروز ایران خواند و یا فهردانان واقعی فیلم های عباس کیا رستمی که هفته گذشته دکترای افتخاری دانشگاه ونیز را به خاطر نگاه هنرمندانه اش به واقعیت ها دریافت داشت.

شاید نام فیلم را بگذارند پیام هم پیامی داشت.